

## مساوات در گستره بلاغت

شیرزاد طایفی\*

### چکیده:

در مقاله حاضر کوشش شده است تا موضوع «مساوات» از جنبه های مختلف مورد تجزیه و تحلیل و ارزیابی قرار گیرد، به گونه ای که در آغاز بر اساس منابع مهم بلاغت عربی و فارسی با آوردن مثالهایی، به ذکر آراء و نظریات دانشمندان طراز اول علم بلاغت پرداخته شده است، آنگاه با اشاره به مواضع کاربرد آن از نظر علمای علم بلاغت، جایگاه این موضوع در گستره بلاغت مورد بررسی قرار گرفته است تا تأثیر آن در شکل گیری و پیشرفت علم بلاغت روشن شود. در نهایت با تأکید بر اینکه این موضوع جزو مباحث علم معانی است، از بررسی نظرات و شواهد و نمونه های عینی در باره مساوات روشن شده است که مرکز ثقل سخن در رساندن پیام و مطابقت آن با شرائط مخاطب، مساوات است و نوسان این ارتباط به چگونگی بهره گیری از ایجاز و اطناب بستگی دارد، اگرچه صراحتاً به مساوات اشاره نشده باشد. بنابراین کلامی که نظم و تعادل معقول و منطقی خود را حفظ کرده است، آن کلامی است که بین الفاظ و معانی آن مطابقت و یکسانی ویژه ای وجود دارد، ضمن اینکه باید گفت تعصب خاص روی مطابقت مطلق لفظ و معنی داشتن، بیجا و غیر منطقی است و چه بسا بدون اینکه این مطابقت مطلق باشد، کلام از یک توازن و تعادل برخوردار می شود و این با تعاریف ایجاز و اطناب منافاتی ندارد چون در این نوع مساوات آن فشردگی ایجاز و تفصیل اطناب وجود ندارد.

**کلید واژه:** مساوات، ایجاز، اطناب، بلاغت و معانی.

### مقدمه:

عنوان نوشته را «مساوات در گستره بلاغت» نهادم چرا که حاصل کنکاشی در منابع بلاغت عربی و فارسی است اگر چه نیک می دانم در نامگذاری نیز افراط کرده ام و مجاز به علاقه کل و جزء به کار برده ام.

---

\* دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی دانشگاه علامه طباطبایی

علمای فن معانی چنین می گویند که آنچه به ذهن متکلم خطور می کند بیان آن از سه حالت ایجاز، اطناب و مساوات خارج نیست و معیارهایی که برای ارزیابی آنها به کار می رود، مقتضای حال و مقام و کلام متعارف الاوساط است.

موضوع مورد بحث جزو مباحث علم معانی است و ناگفته این علم از جایگاه ویژه ای در بلاغت برخوردار است و اکثر علمای این علم، آن را به هشت باب تقسیم نموده اند که باب هشتم آن به ایجاز، اطناب و مساوات اختصاص دارد و چون هر معنایی که به ذهن متکلم خطور می کند بیان آن از این سه حالت خارج نیست، پس سخن هر متکلم یا نویسنده ای هنگامی به درجه اعلاى بلاغت می رسد که با این امور آشنایی کامل داشته باشد و با توجه به مقتضای حال و مقام شنونده یا خواننده، سخن خود را در یکی از این سه قالب ارائه نماید تا کلامش دلنشین و قابل فهم باشد.

اهمیت ویژه امور مذکور، علمای علم بلاغت را بر آن داشته است تا درباره آنها بحثهای گوناگون و فراوانی پیش بکشند که ما در اینجا «مساوات» را مورد بررسی قرار می دهیم که بی گمان در این بررسی به نظرات معروفترین علمای علم بلاغت استناد شده است و سعی کرده ایم تا حد امکان نظرات آنان به ترتیب از قدیم تا دوره جدید ذکر شود و بدیهی است که از تکرار آراء مشابه خودداری شده است.

بنابراین ابتدا به ذکر مثالها و آراء ارائه شده از طرف علمای برجسته علم بلاغت درباره مساوات پرداخته ایم، آنگاه به منزلت این امر در بلاغت اشاره شده و مواضع کاربرد آن از نظر علمای علم بلاغت- در صورت وجود اظهار نظرهای روشن - روشن شده تا تأثیر آن در اعتلا و پیشرفت علم بلاغت مورد ارزیابی قرار گیرد.



مساوات در لغت به معنی برابری و یکسان بودن و در اصطلاح بلاغت مراد برابری لفظ با اصل معناست. ابوهلال عسکری در کتاب الصناعتین مساوات را چنین تعریف می کند: «هُوَ أَنْ تَكُونَ الْمَعْنَى بِقَدْرِ الْأَلْفَاظِ وَالْأَلْفَاظُ بِقَدْرِ الْمَعْنَى لَا يَزِيدُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَ هُوَ الْمَذْهَبُ الْمُتَوَسِّطُ بَيْنَ الْإِيجَازِ وَالْإِطْنَابِ وَإِلَيْهِ أَشَارَ الْقَائِلُ

بقوله: «كَانَ الْفَاطِظُ قَوْلًا لِمَعَانِيهِ»<sup>۱</sup> یعنی مساوات آن است که معانی به اندازه الفاظ و الفاظ به اندازه معانی باشد و آن واسطه بین ایجاز و اطناب است و گوینده به آن چنین اشاره کرده است که الفاظش قالبهایی برای معانی آن است.

بنابراین در می یابیم که ابوهلال مساوات را واسطه میان ایجاز و اطناب قرار داده و معیاری که برای ارزیابی آنها به کار برده، همان مقتضای مقام است، چرا که معتقد است سخن بلیغ آن سخنی است که در جای خود به این امور نیاز داشته باشد.<sup>۲</sup>

عبدالله خفاجی در کتاب «سرّ الفصاحه» در تعریف مساوات آورده است: «المساواة: هو ايضاح المعنى باللفظ الذي لا يزيد عنه و لا ينقص»<sup>۳</sup> یعنی مساوات روشن شدن معناست به لفظی که نه افزون بر آن است نه کمتر از آن.

سکاکی - صاحب کتاب معروف مفتاح العلوم - تعریف دقیقی از مساوات ارائه نکرده است اما آنچه درباره ایجاز و اطناب آورده است به ما کمک می کند تا دریابیم که مساوات در نظر ایشان کلامی است که در آن زیادت یا نقصانی بر عبارت متعارف و مقتضای مقام موجود نیست. ابن اثیر مساوات را جزء ایجاز برمی شمارد و از آن تحت عنوان «الایجاز بالتقدير» یاد می کند یعنی ایجاز دلالت لفظ بر معناست بدون اینکه افزون تر از آن باشد و اطناب فزونی لفظ بر معناست، لفظی که زائد فایده بخش است. زیرا در بیان معانی آن گفته: «مساوی لفظ معناه، فإنه الذي يُمكنُ التعبير عن معناه بمثل ألفاظه وفي عدتها»<sup>۴</sup> یعنی لفظ و معنی آن باهم مساوی هستند و این کلام چیزی جز مساوات رانمی رساند، پس می توان گفت: وی بین ایجاز و اطناب واسطه ای در نظر نگرفته تا بوسیله آن ارزیابی گردد.

خطیب قزوینی در دو کتاب «تلخیص المفتاح و الايضاح فی علوم البلاغه» که به شرح کتاب مفتاح العلوم سکاکی پرداخته، دوبار و در دو جا به تعریف سکاکی از این امر اعتراض کرده است: ابتدا او این نظر سکاکی را که نسبی بودن ایجاز و اطناب تحقیق

<sup>۱</sup> - العسکری، ابی هلال الحسن بن عبدالله، الصناعيتين، ص ۱۷۱.

<sup>۲</sup> - همان، ص ۱۸۱.

<sup>۳</sup> - الخفاجی، عبدالله بن محمد، سرّ الفصاحه، ص ۱۹۹.

<sup>۴</sup> - ابن اثیر، نصرالله بن محمد، المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر، صص ۳۰۱ و ۳۳۴.

در باره آنها را دچار مشکل ساخته نقد می کند که: «فیه نظرٌ لآن کون الشیءِ نسبياً لا یقتضی أن لا یتسیرَ الکلامَ فیه إلا بترکِ التّحقیقِ<sup>۱</sup> . یعنی نسبی بودن چیزی سبب ناممکن شدن تعریف و تحقیق آن نمی شود و بعد به معیارهای او اعتراض کرده و می گوید: «والبناءُ علی شیءٍ عُرْفی ثُمَّ البناءُ علی مُتعارِفِ الاوساطِ والبَسْطِ الَّذی یكونُ المقصودُ جديراً به ردُّ إلى جهالةٍ فكيفَ یصلحُ للتعریفِ»<sup>۲</sup> . یعنی پایه گذاری بر متعارف الاوساط یا بر اینکه مقام اقتضای سخن گسترده تری را دارد که شایسته هدف و مقصود باشد ، بازگرداندن به نادانی است .

وی پس از این ایرادات و خرده گیری ها ، تعریف مورد قبول خود را از این گونه امور چنین بیان می کند : نزدیکتر به صواب آن است که گفته شود آنچه از شیوه های تعبیر که مورد پذیرش است ، تعبیر از اصل مراد با لفظی برابر با آن یا با لفظی افزون تر و فایده بخش می باشد که در این صورت مساوات برابری لفظ با اصل مراد و ایجاز کاستی لفظ از اصل مراد است به گونه ای که اصل مراد را برساند و اطناب افزونی فایده بخش لفظ بر معناست .

در پایان در باره تعریف خطیب باید بگوییم : او مساوات را همیشه قبول داشته اگر چه مقام مقتضای اطناب یا ایجاز باشد حال آنکه واقعیت چنین نیست بلکه مساوات تعبیر از اصل مراد است با لفظی برابر با آن در حالی که فایده بخش هم است و ایجاز تعبیر از اصل مراد با لفظی کمتر از آن و فایده بخش و اطناب تعبیر از آن با لفظی زائد بر آن و فایده بخش می باشد.

به این ترتیب مساوات را هنگامی که مقام ، اقتضای ایجاز و اطناب می کند ، خارج کرده محسوب نمی کند . اگر چه سکاکی و خطیب در اینکه باید بین ایجاز و اطناب واسطه ای باشد ، اتحاد نظر دارند اما اختلاف نظر آنها در این است که : خطیب مساوات را به مقبول و غیرمقبول تقسیم می کند ، حال آنکه سکاکی همیشه مساوات را غیر مقبول

<sup>۱</sup> - خطیب قزوینی ، محمد بن عبدالرحمان ، الايضاح فی علوم البلاغه ، شرح و تعلیق محمد عبدالمنعم الخفاجی ، ص ۲۸ .

<sup>۲</sup> - همان ، ص ۲۸ .

قرارداده آنگاه بوسیله آن ایجاز و اطناب را قبول می کند که با در نظر گرفتن این مسأله نظر خطیب قزوینی پذیرفتنی تر است.<sup>۱</sup>

عبدالرحمان سیوطی درباره مساوات می گوید:

الْمُفْهَمُ الْمُرَادُ مِمَّا يُقْبَلُ      إِنَّ لَفْظَهُ سَاوَاهُ فَهُوَ الْأَوَّلُ.<sup>۲</sup>

یعنی آنچه از فهمیدن مراد که مورد پذیرش واقع می شود یا لفظ آن با آن معنی برابر باشد، پس آن اول است که اطناب و ایجاز را در مراحل بعدی قرار می دهد. با نگاهی گذرا به کتاب «انوارالربیع فی انواع البدیح» سید علی صدرالدین بن معصوم مدنی روشن می شود که درباره مساوات چیزی نگفته است. اما عبدالقادر حسین در «فن البلاغه» مساوات را چنین تعریف می کند: مساوات یعنی اینکه لفظ با معنا مساوی باشد، به گونه ای که نه زاید بر آن و نه کمتر از آن باشد.<sup>۳</sup>

حسین مرصفی نیز در تعریف مساوات آورده است: مساوات آن است که لفظ با آنچه می خواهی مفید باشد، مساوی است مانند کلام متعارف الاوساط یعنی کسانی که به مرتبه بلیغان نرسیده اند.<sup>۴</sup>

تعاریف عبدالرحمن برقوقی در «التلخیص فی علوم البلاغه» نیز مانند تعریف خطیب قزوینی است.<sup>۵</sup> احمد هاشمی نیز مساوات را برابری لفظ با اصل معنا می داند.<sup>۶</sup> تعاریف غلابینی<sup>۷</sup>، آق اولی<sup>۸</sup>، علی الجارم و امین مصطفی<sup>۹</sup>، شیخ امین

<sup>۱</sup> - السبکی، بهاءالدین محمد، عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح، به نقل از شروح تلخیص، ج ۳، ص ۱۷۰.

<sup>۲</sup> - سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر، عقود الجمال فی علم المعانی و البیان، ص ۶۸.

<sup>۳</sup> - حسین، عبدالقادر، فن البلاغه، ص ۱۸۷.

<sup>۴</sup> - المرصفی، حسین، الوسيلة الادبية للعلوم العربية، ج ۳، ص ۴۸.

<sup>۵</sup> - البرقوقی، عبدالرحمن، تلخیص فی علوم البلاغه، صص ۲۱۱-۲۱۰.

<sup>۶</sup> - هاشمی، سید احمد، جواهر البلاغه، صص ۲۳۸-۲۳۴.

<sup>۷</sup> - غلابینی، مصطفی، علوم البلاغه، صص ۷۲، ۷۱ و ۷۴.

<sup>۸</sup> - آق اولی، عبدالحسین، درر الادب، ص ۸۹.

<sup>۹</sup> - الجارم، علی و مصطفی امین، البلاغه الواضحة، صص ۲۵۴، ۲۵۶ و ۲۶۵.

بکری<sup>۱</sup>، مزید اسماعیل<sup>۲</sup> مصطفی رافعی<sup>۳</sup>، نصرالله تقوی<sup>۴</sup> و محمد خلیل رجایی<sup>۵</sup> مثل تعریف احمد هاشمی و سایرین است. احمد مطلوب نیز در کتاب «معجم مصطلحات النقد العربی» بانقل قول سخنان جاحظ، مبرّد، قدامة، ابن رشیق، سکاکی، خطیب قزوینی، ابن وکیع و ابن منقذ مسوات را مورد بررسی قرار داده است که با اندکی دقت جز تکرار مطالب دیگران چیزی درخور توجه ندارد. همانطوری که قبلاً نیز گفتیم برخی مسوات را جزء ایجاز دانسته اند و گروهی دیگر آن را حدّ وسط بین ایجاز و اطناب قرار داده اند اما به طور کلی چون مسوات اصلی است که ایجاز و اطناب درمقایسه با آن سنجیده می شوند، مقدم آورده می شود. حال با آوردن مثالها و نمونه هایی روشن از اندیشمندان علوم بلاغی مسوات را بیشتر می کاویم و به تجزیه و تحلیل آن می پردازیم:

#### مثال های ابو هلال عسکری

سخن خدای بلندمرتبه: «حور مقصوراتُ فی الخیام» (الرحمن / ۷۲) و یا مانند: «وَدُّوا لَوْ تَدُهِنُ قَيْدُهُنَّ» (قلم / ۹) مثال دیگر حدیثی از پیامبر اکرم (ص) است که: «لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا لَمْ تَرَ الْأَمَانَةَ مَعْنَمًا وَ الزُّكَاةَ مَغْرَمًا. و یا مانند سخن دیگر آن حضرت (ص): «إِيَّاكَ وَ الْمَشَاوِرَةَ فَإِنَّهَا تُمِيتُ الْغِرَّةَ وَ تَحْيِي الْعِرَّةَ» که در تمام این نمونه ها بی گمان الفاظ با معانی برابر و مطابق هستند، به گونه ای که اگر لفظی از آنها کم یا زیاد شود معنی به هم می خورد. مثالهای منظوم وی نیز به صورتهای زیر آمده اند:

سَبَّيْدِي لَكَ الْإِيَّامُ مَا كُنْتُ جَاهِلًا      وَ يَأْتِيكَ بِالْأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تُزَوِّدْ

یعنی آنچه رانمی شناختی برایت آشکار می کند و اخبار را برایت می آورد کسی که او زادوتوشه ای عطا نکرده ای. (بیت از طرفه است).

<sup>۱</sup> - بکری، شیخ امین، البلاغة العربیة فی ثوبها الجدید، ج ۳ صص ۱۶۴ و ۱۹۹.

<sup>۲</sup> - مزید اسماعیل، نعیم، بلاغة فی علم المعانی، ص ۶۹.

<sup>۳</sup> - رافعی، مصطفی و عبدالحمید وحیده، فنون صناعة الكتابه، ص ۹۵.

<sup>۴</sup> - تقوی، نصرالله، هنجارگفتار، ص ۱۲۶.

<sup>۵</sup> - رجایی، محمد خلیل، معالم البلاغة، ص ۱۹۳.

<sup>۶</sup> - مطلوب، احمد، معجم مصطلحات النقد العربی القديم، صص ۳۶۸ و ۳۶۹.

یا :

تُهْدَى الْأُمُورُ بِأَهْلِ الرَّأْيِ مَا صَلَحَتْ  
فَإِنْ تَابَتْ فَبِالْأَشْرَارِ تَنْقَادُ  
کارها بوسیله اهل رای هدایت می شود آنگونه که مصلحت است و اگر او قبول  
نکرد اشرا را گردن نهند .

یا :

فَأَمَّا الَّذِي يُحْصِيهِمْ فَمَكْتَرٌ  
وَأَمَّا الَّذِي يُطْرِيهِمْ فَمُقَلِّلٌ  
و آن کس که ایشان را به شمار می آورد تکثیر می کند آنان را و آن کس که  
درمدحشان مبالغه می کند آنها را تقلیل می دهد .

یا :

أَصْدُّ بِأَيْدِي الْعَيْسِ عَنِ قَصْدِ أَهْلِهَا  
وَقَلْبِي إِلَيْهَا بِالْمُودَةِ قَاصِدٌ  
(حماسه ابی تمام)  
چه بسا با دست و پای مرکب از قصد اهل آن مانع می شوم درحالی که قلب  
من در دوستی به سوی او روان است .

یا :

يَقُولُ أَنَا لَأَنْسُ لَا يَضِيرُكَ فَقَدْهَا  
بَلَى كُلُّ مَا شَفَّ النَّفُوسَ يَضِيرُهَا  
(توبه بن الحمير)  
مردم می گویند فقدان او به تو زیان نمی رساند آری هرچه نفوس را بکاهد به  
آن زیان نمی رساند<sup>۱</sup> .

#### مثالهای خناجی

وَمَهْمَا يَكُنْ أَمْرِيٍّ مِنْ خَلِيقَةٍ  
وَلَوْ خَالَهَا تُخْفِي عَلَى النَّاسِ تُعَلِّمُ  
(طرفه)

<sup>۱</sup> - الصناعتين ، صص ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳ .

وهر گاه نزد انسانی خلق و خوی باشد و اگر تصوّر کند بر مردم مخفی می ماند، آشکار می شود.

یا:

إِذْ أَنْتَ لَمْ تَقْصِرْ عَنِ الْجَهْلِ وَالْخَنَا أَصَبْتَ أَوْ أَصَابَكَ جَاهِلًا  
(زهیر) هرگاه تو از جهل و زشتی کوتاهی نکنی به انسان بردباری برخورد می کنی یا فرد جاهلی به تو برخورد می کند.

یا:

مَازَالَ يَسْبِقُ حَتَّى قَالَ حَاسِدُهُ لَهُ طَرِيقٌ إِلَى الْعُلِيَاءِ مُخْتَصِرٌ  
(ابوعباده)

همیشه پیشی می گیرد تا اینکه حسود به او گفت: راه رسیدن به بزرگی برای او کوتاه است.

همچنین:

إِذَا كَانَ نَقْصَانُ الْفَتَى فِي تَمَامِهِ فَكُلُّ صَحِيحٍ فِي الْأَنْامِ عَلِيلٌ  
(ابن نباته)

هرگاه کاستی و نقص جوان در کمال وی باشد، پس هر انسان سالم و تندرستی در بین مردم بیمار و ناتوان است.<sup>۱</sup> ابن اثیر درباره مساوات، مثالها و نمونه های مختلفی آورده است که به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم: سخن خدای تعالی: «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، مِنْ نُطْقَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ، ثُمَّ السَّبِيلُ يَسْرُهُ أَمَانَةٌ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ كَلَّامًا يَقْضَى مَا أَمَرَهُ (عبس / ۲۳-۱۷)» که این آیات بابدترین نفرین به انسان که مردن است شروع شده، زیرا روح به سرعت و ناگهان می رود و این بزرگترین درد برای انسان است و پس از اینکه انسان به کفران نعمت و غرور و تکبرش می افزاید، تعجب می شود زیرا اگر در خود اندیشه کند و متوجه خلقت اولیه اش بشود، در می یابد که از نطفه ای بی مقدار و ناچیز آفریده شده، پس خدا راهش را به او نشان داده تا در آن سیر کند تا

<sup>۱</sup> - سرّ الفصاحه، صص ۲۰۷-۲۰۶.



اینکه روح او گرفته شود، او را در قبر قرار می دهند تا از گزند حیوانات درنده در امان باشد، پس در آخرت مبعوث می شود تا جزای نیک و بد اعمالش را ببیند. که تمامی الفاظ این آیه با معانی آن برابر هستند و یقیناً کم و زیاد کردن آن الفاظ باعث نقصان معنی می شود. مثال دیگر او نیز سخن خداست: «مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ» (روم / ۴۴): که الفاظ این آیه نیز مطابق معانی آن است و ... اما مثالهایی نیز به نظم آورده است که از آنجمله اند:

فإنَّكَ كَاللَّيْلِ الَّذِي هُوَ مَدْرِكٌ وَإِنْ خِلْتُ أَنَّ الْمُنتَأَى عَنكَ وَاسِعٌ  
(نابغه)

توهمانند شب هستی که مرا فرا می گیری اگر چه به گمانم گریز گاهم از تو دور و گسترده باشد. یا:

وما لِإِمْرِي حَاوِلْتُهُ عَنكَ مَهْرَبٌ وَلَوْ حَمَلْتُ فِي السَّمَاءِ الْمَطَالِعُ  
(علی بن جبلة)

یا:

بلى هاربٌ ما يَهْتَدِي لِمَكَانِهِ ظِلَامٌ وَ لا ضَوْءٌ مِنَ الصُّبْحِ ساطِعٌ<sup>۱</sup>

#### مثالها و شواهد خطیب قرینی

خطیب ابتدا شعر نابغه را مثال می آورد که قبلاً نیز ذکر کردیم، بعد آیه زیر را مثال می آورد: «و لا یجیق المکر السیء إلا بأهلِهِ» (فاطر / ۴۳) و یا آیه زیر را که: «إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» (انعام / ۶۸) که الفاظ این آیات نیز با معانی آنها مطابق است و کم و زیاد کردن الفاظ آن موجب آشفتگی در معانی آنها خواهد شد.<sup>۲</sup>

سبکی نیز آیه ۴۳ سوره فاطر و شعر نابغه را مثال آورده، در مورد آیه چنین می گوید: «در این آیه اطناب است چرا که السیء زائد است و همه مکرها بدهستند ولی نسبت مکربه خدا در «مکروا و مکرا الله» (ال عمران / ۵۴) مجاز است و برای مقابله است. و این آیه ایجاز هم می تواند داشته باشد چون اگر استثناء مفرغ در آن باشد، پس

<sup>۱</sup> - المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر، صص ۳۲۷-۳۲۴.

<sup>۲</sup> - الايضاح فی علوم البلاغة، صص ۲۸۷-۲۸۶.

ایجاز قصر دارد و می تواند بنا بر حذف مستثنی منه ، ایجاز قصر هم داشته باشد ، بعدشعر زیر بعنوان مثال آمده است :

أَخَذْنَا بِأَطْرَافِ الْإِحَادِيثِ بَيْنَنَا      وَ سَأَلْتُ بِأَعْنَاقِ الْمَطِيِّ الْأَبَاطِحُ

(خزانة الادب)

یعنی ما در میان خویش سخنان زیادی گرفتیم و گردنهای مرکبها چون سیل در شنزار جاری شد . سبکی آیه ۶۸ سوره انعام را نیز مثال می زند و در باره آن اعتقاد به وجود ایجاز حذف است، چرا که می گوید موصوف الّذین حذف شده است <sup>۱</sup> .

تفتازانی نیز با آوردن آیه ۴۳ سوره فاطر و شعر نابغه ، درباره آنها می گوید : برخی عقیده دارند در آیه مستثنی منه حذف شده و در شعر نابغه نیز جواب شرط ، بنابراین آیه و شعر ایجاز است نه مساوات ، که وی این سخن را رد کرده معتقد است : اعتبار حذف مستثنی منه و جواب شرط به علت رعایت قانون نحوی و لفظی است و در ادای اصل مراد به آن نیاز نیست و حتی اگر به آن تصریح می شد ، سخن به اطناب بلکه تطویل منجر می شد <sup>۲</sup> .

دسوقی نیز همان مثالهای تفتازانی رامی آورد و خاطرنشان می سازد که در این آیه مساوات است چون معنی و مقصودی را که ترکیب کلام می خواهد ، ادا نموده است و مقام هم مقتضی آن است و هیچ چیز مقتضی عدول از آن به سوی ایجاز و اطناب نیست ، سپس در جواب اعتراض سبکی که اعتقاد داشت همه مکرها بدهستند ، می گوید: برخی از مکرها بدنیستند و همین مسأله باعث گردیده السییء صفت مکر قرار گیرد و در آیه « مکروا و مکرا لله » مکر خدا در واقع جزای بدی است که جزای بدی هم هیچ موقع بد نمی باشد و بدیهی است <sup>۳</sup> . نظر ابن یعقوب مغربی نیز درباره مساوات شبیه نظر دسوقی

<sup>۱</sup> - عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح ، صص ۱۸۳ - ۱۸۰ .

<sup>۲</sup> - تفتازانی ، سعد الدین مسعود بن عمر ، شرح المختصر ، صص ۲۷۲-۲۷۱ و المطول ، ص ۲۴۳ .

<sup>۳</sup> - الدسوقی ، عمر ، حاشیه الدسوقی علی شرح السعد ، به نقل از شروح تلخیص . صص ۸۳ - ۱۸۰ .

است و بر مثالها و استنادات او تأکید می کند<sup>۱</sup>. عباسی فقط شعرناغیه را بعنوان مثال آورده است<sup>۲</sup>.

#### مثالها و شواهد ابن معصوم المدنی

فمن يُساویک فی بأسٍ و فی کرمٍ و أنتَ أَفْضَلُ مُبْعُوثٍ فی الأُممِ  
(از خود مدنی است)

چه کسی در شجاعت و بخشش با تو برابری می کند، در حالی که تو برترین کسی هستی که به سوی امتها مبعوث شده ای. مثالهای دیگر او آیات ۹۰ سوره نمل و ۴۳ سوره فاطر و این آیه است: وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا « (اسراء / ۳۳) همچنین:

فَأِنْ تَكْتُمُوا الدَّاءَ لَا نُخْفِيهِ و إِنْ تَبْعُوا الحَرْبَ لَا نَقْعُدِ

پس اگر درد را مخفی کنید، ما آن را مخفی نمی کنیم و اگر به جنگ برخیزید، ما نمی نشینیم و چندین مثال دیگر<sup>۳</sup>.

گرکانی نیز ابتدا آیات ۳۳ سوره اسراء و ۹۰ سوره نحل و شعر زهیر را بعنوان شاهد برای مساوات می آورد و سپس به مثالهای شعری می پردازد:

مابالهُ يَجْفُو و قَدْ زَعَمَ السُّورِي أَنَّ النَّدَى يَخْتَصُّ بِالْوَجْهِ النَّدَى

او را چه شده است که درشتی می کند و آدمیان می پندارند که بخشش مخصوص بخشنده است.

یا:

يَا خَلِيلِي مِّنْ ذُوَابَةِ قَيْسٍ فِي النَّصَابِي مَكَارِمِ الأَخْلَاقِ

<sup>۱</sup> - المغربي، ابن يعقوب، مواهب المفتاح في شرح تلخيص المفتاح، به نقل از شروح تلخيص، ج ۳، صص ۱۸۳-۱۸۰.

<sup>۲</sup> - العباسی، عبدالرحيم بن احمد، معاهد التنصيص على شواهد التلخيص، حقه و علق حواشيه و وضع فهارسه محمد محي الدين عبدالحميد، صص ۳۳۲-۳۳۰.

<sup>۳</sup> - المدنی، سيد علی صدرالدين بن معصوم، انوار الربيع في انواع البديع، حقه و ترجم لشعرائه شاکر هادی شکر، ج ۶، صص ۳۱۷-۳۱۶.

(شریف رضی)

ای دو دوست من ، از عادت قیس عجیب است در بر رفتن به سوی نیکیهای اخلاقی و چندین مثال دیگر که در همه اینها الفاظ و معانی مطابق هم می باشند<sup>۱</sup>.

#### شواهد عبدالقادر حسین

وی نیز آیات ۲۳-۱۷ سوره عبس را مثال زده، توضیحاتش عین توضیحات ابن اثیر است ، همچنین به آیه ۲۳۶ سوره بقره اشاره می کند و سپس آیه ۹۰ سوره نحل را استناد قرار می دهد و در توضیح آن می نویسد : خداوند بلند مرتبه، خواسته تمامی خوبی ها را در این آیه جمع کند و همه مذمومات را از مردم دور کند ، پس در ابتدای آیه، انجام کارهای پسندیده را ضروری می داند، از جمله عدل که انسان درباره خود و دیگران با عدالت رفتار کند، آنگاه نیکوکاری را تأکید می کند و این بعد از اشاره به عدل است، چرا که عدل واجب است اما احسان مستحب ، بعد تشویق به بخشش در حق خویشاوندان می کند، آنگاه فرمان به دوری از فحشاء و ستم و زشتی می دهد . پس در این آیه الفاظ مطابق معانی است و نه زیاد و کمتر از آن<sup>۲</sup>.

ناگفته پیداست که با اندک دقتی در این توضیحات ، آنچه دریافتنی است این است که معانی این کلام بیشتر از الفاظ آن بوده، پس جزء مساوات محسوب نمی شود .  
مرصفی نیز فقط آیه ۴۳ سوره فاطر را مثال آورده است<sup>۳</sup> . بعد از مرصفی ، برقوقی نیز همین آیه و شعر نابغه را ذکر کرده، توضیحاتی عین توضیحات تفتازانی آورده است<sup>۴</sup>.

مثالهای هاشمی ، آیه ۴۴ سوره روم ، شعر طرفه و آیات زیر است : « مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ » ( بقره/۱۱۰) و « كُلُّ أَمْرٍ إِيمَاكَسَبَتْ رَهِيْنٌ » (طور / ۲۱) ، سرآخر وی مساوات را به دو نوع تقسیم می کند : ۱- مساوات بدون رعایت

۱ - گرکانی ، شمس العلماء محمد حسین بن علیرضا ، ابداع البدایع ، صص ۳۱۸-۳۱۴ .

۲ - فن البلاغة ، صص ۱۸۹-۱۸۸ .

۳ - الوسيلة الادبية للعلوم العربية ، ص ۴۹ .

۴ - تلخیص فی علوم البلاغة ، صص ۲۱۴-۲۱۳ .

اختصار: که متعارف الاوساط نیز نامیده می شود و بیان معنای اصلی بدون اختصار است یعنی الفاظ و معانی مطابق یکدیگرند، همچون آیه ۷۲ سوره الرحمن ۲- مساوات توأم با اختصار: که عالم بلاغت می کوشد با کوتاهترین الفاظ، معانی بسیاری برساند مانند: هل جزاء الاحسان إلا الاحسان (الرحمن / ۶۰)، نیز آیه ۴۳ سوره فاطر. این دونوع مساوات هر دو در بلاغت مطمح نظر هستند و جایگاه والایی دارند، اما نوع دوم در خور توجه بیشتری است<sup>۱</sup>.

مثالهای غلابینی آیه ۴۳ سوره فاطر و شعر طرفه است که هیچ توضیحی نداده است<sup>۲</sup>.

در البلاغة الواضحة، شواهدی چون آیات ۴۳ سوره فاطر، ۱۱۰ سوره بقره، شعر نابغه و طرفه آمده است<sup>۳</sup>.

شیخ امین بکری نیز آیات ۴۴ سوره روم، ۴۳ سوره فاطر، شعر نابغه و حدیث: «الحلال بین و الحرام بین» را بعنوان مثالهایی برای مساوات ذکر کرده است<sup>۴</sup>.  
 مثالهای مزید اسماعیل علاوه بر شعرهای طرفه و نابغه، آیات ۴۳ و ۱۱۰ سوره بقره و ۶۰ سوره الرحمن، موارد زیر هستند:

«إِنَّ الْإِبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» (الانفطار / ۱۴-۱۳) «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزله / ۸-۷)  
 إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتْهُ      وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا

(متنبی)

<sup>۱</sup> - جواهر البلاغة، صص ۲۳۸-۲۳۴.

<sup>۲</sup> - علوم البلاغة، ص ۷۱.

<sup>۳</sup> - البلاغة الواضحة، صص ۲۵۴-۲۵۳.

<sup>۴</sup> - البلاغة العربية في ثوبها الجديد، ج ۳، ص ۲۰۵.

اگر تو انسان بزرگواری و بخشنده ای راگرامی بداری بر او مالک می شوی و اگر انسان پست و فرومایه راگرامی بداری، طغیان می کند. که در موارد ذکر شده همه الفاظ با معانی شان برابر و مطابق اند.<sup>۱</sup>

آق اولی فقط آیه ۱۱۰ سوره بقره را مثال آورده است.<sup>۲</sup>

تقوی نیز ابتدا شعر طرفه و آیه ۴۳ سوره فاطر را ذکر می کند، بعد:

هی طُوراً هَجَرُوا طُوراً وَصَالُ<sup>۳</sup>      ما امَّرَ الذُّبیا وَ ما اَحْلَاهَا<sup>۳</sup>

آن گاهی دوری و گاهی وصل است، چقدر دنیا در هنگام دوری تلخ و در هنگام

وصل شیرین است.

مثالهایی که رجایی درباره مساوات آورده است، علاوه بر شعر نابغه، آیات ۱۱۰

سوره بقره و ۴۳ سوره فاطر، سخن زیر از رسول اکرم (ص) است: «الصَّلوةُ عمودُ الدِّینِ

إِنْ قُبِلَتْ قَبِلَ ما سِواها وَ إِنْ رُدَّتْ رُدَّ ما سِواها» یا «تَناکَحُوا تَناسَلُوا فَإِنِّي أُباهی

بِكُمُ الأُمَمِ وَ لَوْ بالسَّقَطِ» که در این سخنان الفاظ مطابق معنی آنها می باشد.<sup>۴</sup>

### نتیجه گیری

در مورد جایگاه مساوات در بلاغت، آنچه گفتنی است اینکه وقتی گفتیم ارزش

هر کلام به بلاغت آن بستگی دارد، پس بی شک یکی از نکاتی که باید بلیغ در کلام

خود بیشتر بر آن تأکید کند این است که کلامش با مقتضای حال و مقام شنونده

و مخاطب مطابقت داشته باشد، حال می خواهد این مطابقت کلام با مقتضای حال در

قالب ایجاز عرضه شود یا در قالب اطناب یا در قالب مساوات و ناگفته پیداست که وجود

مساوات تحت عنوان متعارف الاوساط به منزله میزان و معیاری برای سنجش تفاوت‌های

میان ایجاز و اطناب است، به عبارت دیگر میانجی و پل ارتباطی بین ایجاز و اطناب است و

<sup>۱</sup> - بلاغته فی علم المعانی، ص ۶۹.

<sup>۲</sup> - دررالادب، ص ۸۹.

<sup>۳</sup> - هنجار گفتار، صص ۱۲۶-۱۲۷.

<sup>۴</sup> - معالم البلاغة، صص ۱۹۹-۱۹۸.

باید گفت وقتی با مساوات مواجهیم در واقع توازن و تعادل و هماهنگی لفظ و معنا را مراد می‌کنیم یعنی میزان موفقیت در ارتباط با مخاطب و شنونده در قالب مساوات بیشتر از ایجاز و اطناب است و عجیب است که با مراجعه به نظرات علمای علم بلاغت روشن شد که هیچکدام از آنها مواضع کاربرد مساوات را مشخص نکرده‌اند که به نظر بنده بدین دلیل است که مساوات به عنوان یک اصل مطرح است یعنی رکن رکین کلام و سخن، مساوات است و هرگاه هیچ مقتضایی برای آوردن ایجاز و اطناب نباشد، در آن موقع مساوات خود را می‌نمایاند و این طبیعی‌ترین صورت کلام و سخن است و اما درباره این نکته که عده‌ای از علمای علم بلاغت چون سید علیخان مدنی، مساوات را در کنار ایجاز و اطناب جزو علم بدیع شمرده‌اند برخلاف اکثر علمای علم بلاغت که این امور را جزو علم معانی به حساب می‌آورند و می‌گویند این بدین دلیل است که لفظ با ادای معانی خاصی، از نوعی زیبایی ویژه بهره‌مند شده است، بطوری که مورد پسند شنونده خود قرار می‌گیرد، برخلاف نظر آنهایی که معتقدند این امور جزو علم معانی است، چون هریک از آنها مطابقت خاص با اقتضای حال و مقام می‌طلبد تا بتوان سخن را بوسیله آنها برای مخاطب بیان نمود، باید گفت اگر و اما را باید کنار گذاشت و این امور را جزء علم معانی شمرد، چون در همه این امور الفاظ و معانی باهم در ارتباط هستند و بدیهی است که در علم معانی لفظ و معنی با هم در نظر گرفته می‌شود، حال آنکه در علم بدیع زیباییهای لفظی و معنوی از یکدیگر جدا هستند، علاوه بر این در بلاغت نیز لفظ و معنی توأمان در نظر گرفته می‌شود، ولی در علم بدیع فصاحت و بلاغت کلمه در نظر گرفته نمی‌شود چرا که بدیع زیبایی کلام را در بر می‌گیرد چرا که یک امر عرضی است، ولی علم معانی ضمن در نظر گرفتن لفظ و معنی با هم، نقش هردوی آنها را در ساختار یک کلام فصیح لحاظ قرار می‌دهد.

کوتاه سخن آنکه از بررسی نظرات و نمونه‌ها و مثالها درباره مساوات اینگونه دریافتیم که مرکز ثقل سخن در رساندن پیام و مطابقت آن با شرایط مخاطب، مساوات است و نوسان این ارتباط در گروه بهره‌گیری از ایجاز و اطناب است، اگر چه صراحتاً به مساوات اشاره نشده باشد، بنابراین کلامی که تعادل منطقی خود را حفظ کرده است، آن کلامی است که بین الفاظ و معانی آن مطابقت و یکسانی ویژه‌ای وجود دارد، اما به نظر بنده این نکته نیز باید اضافه شود که نباید تعصب خاصی روی مطابقت مطلق لفظ و معنی

داشته باشیم، چرا که گاهی بدون اینکه این مطابقت مطلق باشد، کلام از یک توازن و تعادل برخوردار می شود و این مخالف با تعاریف ایجاز و اطناب نیست چون در این نوع مساوات آن فشردگی ایجاز و تفصیل اطناب وجود ندارد و شاید در اینجا با احمد هاشمی هم صداباشیم که معتقد به دونوع مساوات با رعایت اختصار و مساوات بدون رعایت اختصار است .



### فهرست منابع

۱. آق اولی ، عبدالحسین ( حسام العلماء )، دررالادب ، شیراز ، بی تا .
۲. ابن اثیر ، نصرالله بن محمد ، المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر ، بی جا .
۳. البرقوقی ، عبدالرحمن ، تلخیص فی علوم البلاغة ، بیروت ، دارالکتاب العربی ، ۱۹۰۴م .
۴. بکری ، شیخ امین ، البلاغة العربية فی ثوبها الجديد ، ج ۳ ، بیروت ، دارالعلم للملایین ، ۱۹۸۲م .
۵. تفتازانی ، سعدالدین مسعود بن عمر ، شرح المختصر ، دارالحکمه ، ۱۳۷۴هـ .
۶. “ “ “ “ “ “ “ “ ، المطول فی شرح مفتاح العلوم ، تهران ، محمد علی ، ۱۹۸۴م .
۷. تقوی ، نصرالله ، هنجارگفتار ، تهران ، ۱۳۱۷ .
۸. الجارم ، علی و مصطفی امین ، البلاغة الواضحة، ایران - قم، دارالتقافة للطباعة و النشر ، ۱۹۹۵ م .
۹. حسین ، عبدالقادر ، فن البلاغة ، بیروت ، عالم الکتب ، ۱۹۸۴م .
۱۰. خطیب قزوینی ، محمد بن عبدالرحمن ، الايضاح فی علوم البلاغة، شرح و تعليق محمد عبدالمنعم الخفاجی ، بیروت ، الشركة العالمية للكتاب ، ۱۹۸۹م .
۱۱. الخفاجی ، عبدالله بن محمد ، سرّ الفصاحة ، تحقیق علی فوده ، مصر، المكتبة الخانجي ، ۱۳۵۰ ق = ۱۹۳۲م .
۱۲. الدسوقي ، عمر ، حاشیه الدسوقي علی شرح السعد ، به نقل از شروح تلخیص ، ج ۳ ، مصر ۱۹۳۷م .
۱۳. رافعی ، مصطفی و عبدالحمید وحیده ، فنون صناعة الكتابه ، بیروت ( طرابلس ) ، دارالجيل ، مكتبته السائح ، ۱۹۸۶م .
۱۴. رجائی ، محمد خلیل ، معالم البلاغة، شیراز ، انتشارات دانشگاه شیراز ، ۱۳۷۲ .
۱۵. السبکی ، بهاء الدین محمد ، عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح ، به نقل از شروح تلخیص ، ج ۳ ، مصر ۱۹۳۷م .
۱۶. سکاکی ، ابن یعقوب یوسف بن ابی بکر ، مفتاح العلوم ، مصر ، مصطفی البابی الحلبي ، ۱۹۳۷ م .

۱۷. السیوطی ، عبدالرحمن بن ابی بکر ، عقود الجمان فی علم المعانی والبیان ، بی جا ، بی تا.
۱۸. العباسی ، عبدالرحیم بن احمد ، معاهد التنصیص علی شواهد التلخیص ، حقه و علق حواشیه و وضع فهارسه محمد محی الدین عبدالحمید ، مصر ، المكتبة التجاریه الكبرى ، ۱۹۴۷م.
۱۹. العسکری ، ابی هلال الحسن بن عبدالله ، الصناعیین (الكتابة و الشعر ) ، مصر ، محمد علی صبیح ، ویرایش ۲ ، بی تا .
۲۰. غلایینی ، مصطفی ، علوم البلاغة ، تهران ، نشر فرهنگي رجا ، ۱۳۶۵.
۲۱. گرکانی ، شمس العلماء محمد حسین بن علیرضا ، ابداع البدایع ، تهران ، ۱۳۶۳ق .
۲۲. المدنی ، سید علی صدرالدین بن معصوم ، انوار الربیع فی انواع البدیع ، حقه و ترجم لشعرائه شاکر هادی شکر ، نجف ، مكتبة العرفان ، ۱۹۶۸م .
۲۳. المرصفی ، حسین ، الوسيلة الادبیه للعلوم العربیة ، قاهره ، المدارس الملکیه ، چاپ سنگی ، ۱۲۹۲ ق .
۲۴. مزید اسماعیل ، نعیم ، البلاغة فی علم المعانی ، دمشق ، جامعة دمشق ، ۱۴۲۰ ق = ۱۹۸۲م .
۲۵. مطلوب ، احمد ، معجم مصطلحات النقد العربی القديم ، بیروت مكتبة لبنان ناشرون ، عربی - عربی ، چاپ اول ، ۲۰۰۱م .
۲۶. المغربی ، ابن یعقوب ، مواهب المفتاح فی شرح تلخیص المفتاح ، به نقل از شروح تلخیص ، ج ۳ ، مصر ، ۱۹۳۷م .
۲۷. نصیری ، محمد جواد ، معیار البلاغة ، تهران ، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران ، تیر ۱۳۷۲ .
۲۸. هاشمی ، سید احمد ، جواهر البلاغة ، بیروت ، دارالاحیاء التراث العربی ، بی تا .